

جوراب قرمز

مرد گردوقلنبه‌ای با کله‌ی تاس و سبیل، دوان دوان از پله‌های پهن هتل بالا می‌دود. مثل شیرماهی‌ها خُرُنفس می‌کشد؛ یک شیرماهی که دقیقه‌ی نود موفق شده توی کت و شلوار رسمی اش بپرد و به مراسم کنسول فرانسه در هتل آتلانتیک برود. این شیرماهی کسی نیست جز کمیسر ایزیدور کوگل بلیتسِ معروف. یک پرونده‌ی فوری، خیلی بیش تراز پیش‌بینی اش معطلش کرده بود. با این حال به موقع می‌رسد. در تالار زرین، مهمان‌ها پشت میزهایی با رومیزی سفید نشسته‌اند. کمیسر کوگل بلیتس یواشکی عرق پیشانی اش را پاک می‌کند و پیش مهمان‌ها می‌رود. روی صندلی کناری اش کنتس پیری نشسته که انگار با عطر دوش گرفته است.

امروز، چهاردهم ژوئیه، روز ملی فرانسه، است. گروه موسیقی سرود ملی فرانسوی‌ها، یعنی مارسی پِزرا می‌نوازد. کنتس پیرهم زیرلب همخوانی می‌کند. کوگل بلیتس منِ غذا رانگاه می‌کند که به رنگ پرچم فرانسه آبی، سفید، قرمز چاپ شده است. دهانش آب می‌افتد.

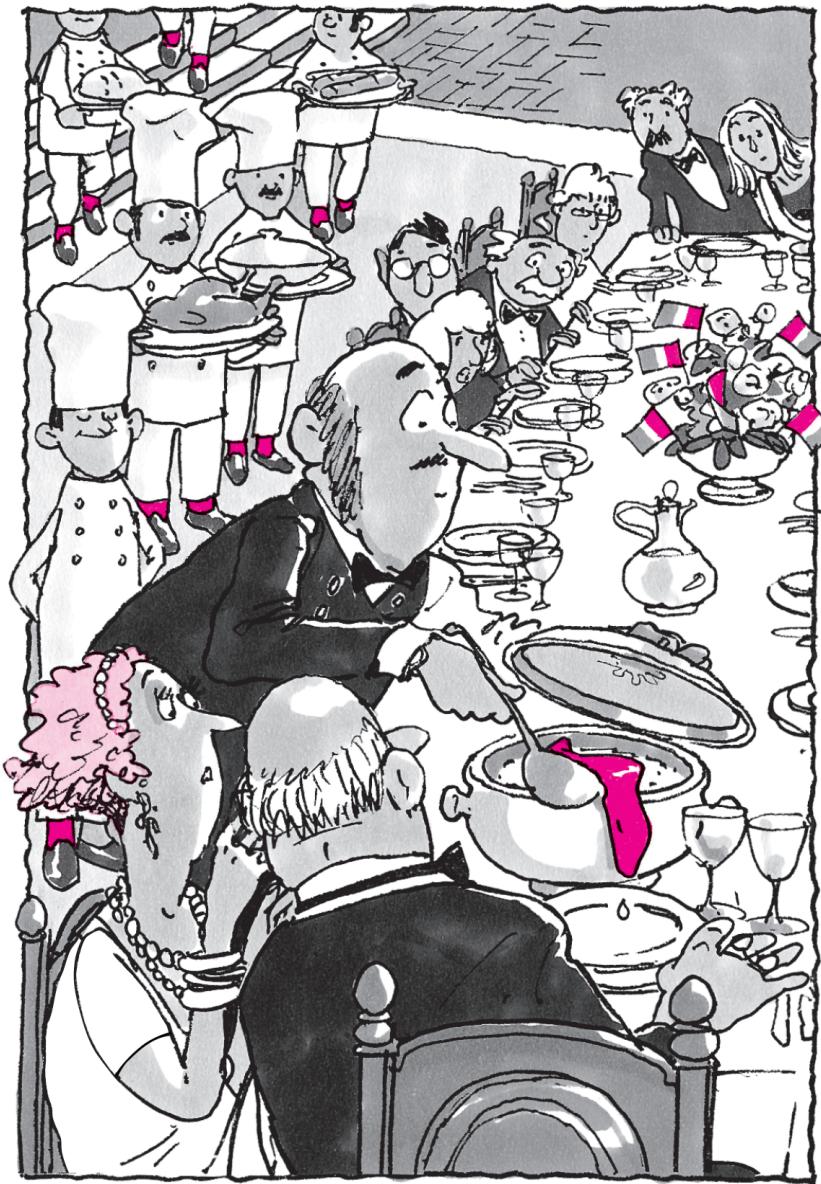
هومم... می‌میرد برای غذاهای فرانسوی؛ آن هم هفت جور غذا که همه‌شان با دقت زیاد انتخاب شده‌اند، درست مثل مهمان‌ها. کوگل بلیتس کشته‌مرده‌ی دسرهای شیرین است و همیشه بالشتها دسر می‌خورد.

با خوشحالی به صندلی اش تکیه می‌دهد و می‌گوید: «هومم! این جور که بویش می‌آید، کیک بستنی، به شکل زندان باستیل در آتش، در راه است.»

کنتس می‌پرسد: «ژو-ووز-آم-پری؟» که به زبان خودمان یعنی «چی گفتید؟»

اما حرف‌شان قطع می‌شود، چون می‌خواهند پیش‌غذا را بیاورند. برای همین وقت نمی‌شود کوگل بلیتس بگوید که چرا کشته‌مرده‌ی دسر است. کنسول در سخنرانی اش جشن را تبریک می‌گوید و آخر سر سوپ مخصوص مراسم را معرفی می‌کند؛ سوپی که سرآشپز مخصوص همان روز پخته است.

بعد، چهارآشپز جوان در سینی‌های نقره، سوپ‌خوری‌های چینی را



به تالار می آورند. سرآشپز می خواهد خودش سوپ مخصوص را برای مهمان ها بکشد. اول از مهمان های افتخاری شروع می کند. همین که در ظرف معاون اول رئیس جمهور سوپ می ریزد، یک لنگه جوراب قرمزِ قرمز از ملاقه سُر می خورد توی بشقاب. سکوت بدی تمام سالن را پُرمی کند.

حتی موزیک هم قطع می شود.

همه به جوراب زل زده اند. بین یک لنگه جوراب چه در درسی درست می کند! کنتس پیر غش می کند. سرآشپز از شوک درمی آید، داد می زند و به آشپزخانه می دود.

کوگل بلیتیس مانده به داد کنتس برسد یا سرآشپز. محل وقوع حادثه را انتخاب می کند و به آشپزخانه می رود.

بادقت به همه جا نگاه می کند و بعد از چند ثانیه می فهمد جوراب از کجا آمده است.

مسئله که روشن می شود، به تالار برمی گردد. کنتس پیر هم به هوش آمده است.

حالا کوگل بلیتیس، به زبان فرانسه، برایش توضیح می دهد که کشته مرده‌ی دسراست، حتی اگر تویش جوراب باشد!

سؤالی از همه‌ی کارآگاهان تیزهوش:
جوراب چه جوری سراز سوب درآورده؟ خودتان در تصویر صفحه‌ی
۱۳ جواب را پیدا کنید.

پاسخ:

